

قرآن مبین

(۲۴)

سوره شمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره شمس

دو روایت در فضیلت سوره

الصَّادِق (علیه السلام): يُسْتَحَبُّ لِمَنْ يَكُونُ قَلِيلَ الرِّزْقِ وَالتَّوْفِيقِ كَثِيرَ الْخُسْرَانِ وَالْخُسْرَاتِ أَنْ يُدْمِنَ فِي قِرَاءَتِهَا يُصِيبُ فِيهَا زِيَادَةً وَتَوْفِيقًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۳۲

امام صادق (علیه السلام): سزاوار است که هرکس روزی و کامیابی اش اندک، و زیان و افسوس او بسیار است، پیوسته این سوره را بخواند تا از آن فزونی و کامیابی حاصل کند.

الرَّسُول (صلی الله علیه و آله): مَنْ كَانَ قَلِيلَ التَّوْفِيقِ فَلْيُدْمِنْ قِرَاءَتَهَا يُوفِّقَهُ اللَّهُ أَيْنَمَا تَوَجَّهَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۳۲

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هر که کامیابی اش اندک باشد، باید پیوسته این سوره را بخواند تا خداوند او را در هر کجا که روی آورد، کامیاب گرداند.

آیات ۱ و ۲:

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها.

سوگند به خورشید، و نور فراگیرش. سوگند به ماه چون از پی خورشید درآید.

این سوره با یازده قسم آغاز می‌شود، در قرآن این تعداد قسم مانند ندارد. آغاز چنین با شکوهی نشان می‌دهد جواب قسم‌ها باید مطلب بسیار حائز اهمیتی باشد.

ضحی:

مفردات: انبساط الشمس و امتداد النهار و سمی الوقت به.

مقایس: يدلّ علی بروز الشیء، فالضحی امتداد النهار و ذلک هو الوقت البارز المنكشف.

طلوع خورشید و آغاز روز است (مفردات)، آشکار شدن هر چیز است، آغاز روز هم به جهت آشکار شدن نور خورشید

است. (مقایس)

ضمیر تلاها به شمس باز می‌گردد. خورشید که غروب می‌کند ماه در آسمان هویدا می‌شود.

چند روایت که تطبیقی زیبا در خورشید و ماه است:

الصَّادِقُ (علیه السلام): الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ.

الکافی، ج ۸، ص ۵۰

الرَّسُولُ (صلی الله علیه و آله): مَثَلِي فِيكُمْ مَثَلُ الشَّمْسِ وَمَثَلُ عَلِيٍّ مَثَلُ الْقَمَرِ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَاهْتَدَوْا بِالْقَمَرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۳۴

الْبَاقِرُ (علیه السلام): فَضْرَبَ مَثَلُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) الشَّمْسَ وَمَثَلُ الْوَصِيِّ الْقَمَرَ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الشَّمْسَ

ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۳۴

تطبیقی که در این روایات بیان گردیده است، می تواند راهی برای تطبیق تمامی قسم های این سوره بگشاید. از بیان آن

معذورم چرا که احتمال انکار مخاطب را می دهم.

آیات ۳ و ۴:

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا.

سوگند به روز، وقتی زمین را روشن می‌کند. سوگند به شب، وقتی زمین را می‌پوشاند.

جلو:

مقایس: هو إنكشاف الشیء و بروزه.

انکشاف و آشکار شدن است، که معمولاً بعد از خفاء می‌باشد.

ضمیر هاء در جَلَّاهَا به زمین باز می‌گردد، با این‌که در آیات قبلی مرجع نیامده است. اگر ضمیر به خورشید بازگردد دچار

تکلف خواهیم شد. در سوره‌ی لیل آمد: وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى.

غشی:

مقایس: يدلّ علی تغطیة شیء بشیء.

التحقیق: هو ستر حتی یستولی به، و یحلّ فیهِ و بهذه القیود تتمیّز من موادّ السّتر و التّغطیة و الواراة و غیرها.

ضمیر هاء در یَغْشَاهَا مانند آیه‌ی قبل به زمین باز می‌گردد. در مضارع آمدن یغشی و ماضی آمدن جَلَّى لطیفه‌ای است.

آیات ۵ و ۶:

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا.

سوگند به آسمان، و آن که آن را برافراشت. سوگند به زمین، و آن که آن را گسترانید.

ما موصوله است، و ضمیر فاعلی بناها به خداوند متعال باز می گردد. البته می توان سطرها نگاشت که ما به غیر ذوی العقول برمی گردد، و نمی تواند مستقیم به خداوند برگردد، و ... ؛ اما این ها بافتن است، در نهایت خداوند است که آسمان را برافراشت و زمین را گسترانید.

طحی:

مقایس: يدلّ على البسط و المدّ، من ذلك الطحو و هو كالدحو و هو البسط.

التحقيق: هو بسط في الارض أو على الارض، لا مطلق الانبساط. فلا يقال يطحي الرزق بين العباد أو طحي الرحمة.

آیات ۷ و ۸:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.

سوگند به جان، و کسی که آن را کامل و موزون قرار داد. فجور و تقوی را به او الهام کرد. (فجور و تقوی در یک واژه قابل ترجمه نیست)

نفس در استعمال قرآنی خود و خویش است. مراد جسم نیست، بلکه جان است. و مراد نفس و روح نزد فلاسفه هم نیست. بلکه اعتباری عرفی است که از خود درمی‌یابیم. به همین جهت نفس در قرآن بسیار استعمال شده است. در کریمه نیز به عنوان سوگند آخر به جان قسم می‌خورد، و بیان می‌کند که جان به عنوان موجودی دارای روح و حیات در کامل‌ترین حال آفریده شده است. قسم‌های سوره‌ی شمس از آفاق آغاز گردید و به نفس ختم شد.

برای شرح آیه‌ی ۸ باید سه لغت الهام، تقوی و فجور را در لغت واکاوی کنیم.

لهم:

مفردات: القاء الشيء في الروح، و يختص ذلك بما كان من جهة الله تعالى و جهة الملائكة الأعلى.
التحقيق: هو ورود شيء الى باطن شيء و جوفه، مادياً أو معنوياً.

فجر:

التحقيق: انشقاق شيء حتى يخرج و يظهر شيء، كما في انفجار الماء.

وقتی:

مقایس: تدلّ علی دفع شیء عن شیء بغيره. و الوقایة: ما یقی الشیء.

التحقیق: هو حفظ الشیء عن الخلاف و العصیان فی الخارج و فی مقام العمل، كما أنّ العفّة حفظ النفس عن تمایلاته و شهواته النفسانیة.

و یقابله الفجور: و هو انضقاق حالة الاعتدال و الجریان الطبیعیّ المعروف و خروج أمر مخالف یوجب فسقاً و طغیاناً.

الهام القاء در باطن است. و مختصّ انسان هم نیست، چنان که در سوره نحل، آیه ۶۸ آمده است: وَ أَوْحِ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. وحی از شعبات الهام است، می توان گفت اخصّ از الهام است.

تقوی از وقایه است. وقایه به معنای حفظ و مراقبت است. بهترین معادل برای آن مراقبه است. فجور مقابل تقوی است، با توجّه به معنای لغوی وقتی است که انسان از دائره‌ی عبودیت خارج می شود.

حفظ خویش در دوساحت معنا دارد: جسم و روح؛ ما با مراقبت از جسم خود بیشتر آشنا هستیم تا روحمان، مراقبت از جسم در شرایط مختلف ابزار و راه‌های گوناگونی را طلب می کند، برای مثال اگر کسی می خواهد وارد دریایی عمیق شود، جلیقه‌ی نجات می پوشد، اگر بخواهد وارد ساختمانی نیمه کاره شود، کلاه ایمنی بر سر می گذارد. یک راه برای حفظ خویش وجود ندارد. درباره‌ی روح نیز چنین است. روشن است که مراد از تقوی در ادبیات دینی حفظ جسم نمی باشد، چرا که هر صاحب عقلی آن را بلد است. بلکه مراد مراقب روح و حقیقت خود بودن است. برای همین بهترین معادل برای تقوی، مراقبه است، همواره در هر لحظه متوجّه حضرت حقّ بودن.

پس از ۱۱ قسم، جواب آن بیان می‌شود. آن مقدمه‌ی با شکوه باید جوابی بسیار مهم داشته باشد. راه خیر و شر را به انسان الهام کرد. ضمیر هاء در ألهمها به نفس بر می‌گردد. خوبی و بدی را به او نشان داد. کجا این کار را کرد؟ در باطن انسان، همان فطرت او. این کریمه نشان می‌دهد که انسان مخاطب الهام خداوند متعال است. و بلاواسطه هم مخاطب است. انسان نیاز به امری و رای خود ندارد. هر آن‌چه لازم دارد به او فهمانده شده است. راه صحیح (صراط مستقیم) از راه فجور (غیر المغضوب علیهم و لا الضالین) برای او کاملاً روشن گردیده است. اما انسان به جهت غفلت و حب دنیا، گویا این ندا را درون خود نمی‌یابد. و به ناچار سراغ و رای خود می‌رود، غافل از این‌که تا موانع رفع نشود، برون او نفعی برایش نخواهد داشت.

سؤال اساسی برای انسانی که این آیه را می‌خواند این است که چرا این ندای درونی را نمی‌شنود؟ شما تصور کنید در محیطی قرار گرفته‌اید که رادیو و تلویزیون روشن است، چندین نفر نیز هم‌زمان در حال صحبت کردن هستند، یک صدای خفیفی هم از دور به گوش می‌رسد، شما یا آن صدا را نخواهید شنید، یا اگر هم بشنوید متوجه مرادش نخواهید شد. داستان ما در زندگی نیز همین است. انواع تعلقات برونی و درونی ما را احاطه کرده است. از تعلقات که عبور کنیم، همه‌ای در وجودمان می‌یابیم که لحظه‌ای خاموش نمی‌شود. اگر گوشه‌ای بنشینیم و لحظه‌ای بخواهیم متمرکز شویم متوجه این همه شلوغی در خود خواهیم شد. آن شخص در مثال ابتدا باید صداهای برون را قطع کند، که برای ما همان تعلقات است، و سپس بنشیند و ببیند درونش را چه قدر آشفته کرده است، و نداهای درونی را خاموش کند. حافظ فرمود:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

ما باور کرده‌ایم که جسمیم، و جز جسم چیزی نیستیم. برای همین یک سره در پی رفع حوائج واقعی و اعتباری جسممان بر آمدیم. خب معلوم است نجوای خدا با روح را نخواهیم شنید. این نجوا با ذهن شنیده نمی‌شود. ما همه‌ی عمر عادت کرده‌ایم در ذهنمان گفت و گو کنیم، در حالی که ذهن ذیلِ جسم است؛ و نجوای الهی در ورای جسم رخ می‌دهد. بنابراین چاره‌ای نیست جز این که ابتدا ذهن آرام گیرد، و از خطورات دائمی رها شود، تا انسان فرصتی پیدا کند و خود را غیر از این جسم بیاید. آن‌گاه است که الهام الهی یافت می‌شود. مطالب بسیاری در این خصوص هست که این نوشتار مجال آن نمی‌باشد.

آیات ۹ و ۱۰:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.

آن که تزکیه کرد (و راه تقوی پیمود) قطعاً رستگار شد، و آن که حقیقت را کتمان کرد، ناامید و محروم گردید.

زکی:

مقایس: يدلّ على نماء و زيادة و يقال الطهارة زكاة المال. قال بعضهم سميت بذلك لأنها ممّا يرجى به زكاء المال و هو زيادته و

نمائه. و قال بعضهم سميت زكاته لأنها طهارة.

التحقيق: هو تنحية ما ليس بحقّ و إخراجة عن المتن السّالم و ذلك كإزالة رذائل الصفات عن القلب.

دو معنا برای زکی بیان شده است:

۱. نماء و زيادی که همان رشد است.

۲. طهارة.

زکات مال را با هر دو معنای فوق می توان معنا کرد. هم زيادی مال را عطا کنید صحيح است، هم عطا کنید تا مالتان

پاکیزه شود درست است. به نظر می رسد طهارة به نماء می تواند بازگردد ولی نماء نمی تواند به طهارة برگردد. رشد

معنوی انسان همان طهارة نفس است. چه بسا طهارة، مرتکز ذهنی لغویون بوده باشد.

خیب:

مقایس: يدلّ على عدم فائدة و حرمان.

التحقيق: هو اليأس و المحروميّة بعد الرّجاء و الأمل.

دس:

مقایس: يدلّ علی دخول الشیء تحت خفاء و سرّ. يقال دسست الشیء فی التراب أدسه دساً.

التحقیق: هو الإخفاء و الستر بلحاظ كونه غیر مطلوب عند العرف و يستكرهه الناس.

جمع‌بندی آیات ابتدایی سوره‌ی شمس این دو آیه می‌باشد. وقتی فجور و تقوا به انسان الهام می‌شود، دو راه پیش روی او است: راه سعادت و شقاوت؛ اگر تزکیه کرد و راه تقوی پیمود قطعاً رستگار خواهد شد، و اگر حقیقت را کتمان کرد، ناامید و محروم خواهد شد.

تزکیه اصلاح درون، و طهارت باطن است. به همین جهت زدودن خویش از رذائل، و آراستگی به کمالات را تزکیه گفته‌اند. در واقع ریشه‌ی تزکیه توجّه به حقیقت خود، و دست شستن از خودیت است. اگر کسی دائماً مشغول به ندای درونی خود (الهمها) باشد، به طور قطع رستگار خواهد شد. این‌جا دیگر شاید نیست، می‌فرماید قد أفلح، قطعیت دارد. در مقابل زکی، دسّاها آمده است. در لغت بیان گردید که دسّ پنهان کردن است. یعنی اگر انسان طبیعت و فطرت خویش را که همان الهام درونی است پنهان کند، و به دنبال خواهش‌ها و امیالش برود، و در پی رشد و طهارت خویش نباشد، انجامش ناامیدی و حرمان است. این هم قطعی است و هیچ استثنائی ندارد.

آمدن دسّ در مقابل تزکیه لطافت مهمّی دارد. لغات زیادی می‌توانست در مقابل تزکیه بیاید؛ اما دسّ آمد. انسان وقتی به خود حقیقی‌اش (بودِ خود) توجّه ندارد، و آن را در ظواهر و خواهش‌ها (نمودش) دفن می‌کند، دچار خسران می‌شود. بنابراین بهتر است بر خلاف روش معمول مفسّرین که دسّ را با تزکیه معنا کرده‌اند، تزکیه را با توجّه به دسّ معنا نمود. در نتیجه تزکیه توجّه به بودِ حقیقی خویش، فارغ از تمامی خواهش‌ها و امیال خود است. دقّت بفرمایید.

آیات فوق بهترین و در عین حال موجزترین عبارات در تبیین راه سعادت و شقاوت است. ارتباط انسان (نفس) با خداوند متعال بیان می‌گردد (الهمها)؛ راه تقوی از فجور به او الهام می‌شود؛ راه رستگاری که تزکیه است بیان می‌شود؛ و در مقابلش جز خسران و ناامیدی نخواهد بود.

آیات ۱۱ تا پایان سوره:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا، فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.

قوم ثمود به جهت طغیانشان، (پیامبرشان و حقایق را) تکذیب کردند. آن گاه که شقی ترینشان برخاست. فرستاده ی خدا به ایشان گفت: شتر خدا و آبشخورش را رها کنید. اما او را تکذیب کرده و شتر را پی کردند، پروردگارشان به خاطر گناهشان عذابشان کرد و با خاک یکسان گردانید. از عاقبت ایشان باکی نداشت.

ثمود قومی متجاوز بودند. پیامبری که برای آن ها فرستاده شد حضرت صالح بود. آیه می فرماید قوم ثمود به جهت طغیانشان، پیامبرشان و حقایق را تکذیب کردند. معنای طغیان بارها عرض شد، طغیان به معنای تجاوز از حد است. اوج این طغیان برخاستن شقی ترینشان برای کشتن شتر حضرت صالح بود. این شتر با اضافه ی ملکی به خداوند متعال تقدیس و خاص گردید.

رسول خدا (حضرت صالح) به ایشان گفت، شتر خدا و آبشخورش را رها کنید. یعنی متعرض این شتر که منسوب به خدا شده است نشوید.

اما آن ها پیامبرشان را تکذیب کردند، و شتر خدا را پی کردند، به جهت این گناه خداوند عذاب را پیاپی بر ایشان فرو فرستاد، به طوری که شامل همه ی آن ها شد، و همگی از بین رفتند. مراد از عقر نحر و کشتن شتر است. مراد از دَمْدَمَ فرستادن پیاپی است.

و نسبت به عاقبت آن ها تردیدی نداشت. ظاهراً ضمیر یخاف به خداوند متعال برگردد، و مراد از خوف ترس نباشد؛ چرا که خوف در خداوند معنا ندارد، بلکه مراد حتمی بودن عاقبت ایشان باشد. برخی نیز گفته اند ضمیر به اشقی بر می گردد، که به نظر پس از سواها که همه شان با خاک یکسان شدند درست نباشد. مرحوم علامه این آیه را قریب به معنای آیه ی ۲۳ سوره ی انبیاء دانسته اند، که تقریب بسیار خوبی است: لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ.

روایات زیر تطبیقی است بر شقی ترین انسان‌ها:

كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) يَقْرَأُ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا قَالَ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخَضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذَا، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۴۲، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۷

روایت شده است: امام علی (علیه السلام) این آیه را خواند: إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا وَ فرمود: «و به خدایی که جانم به دست

اوست، این [محاسن] از [خون] این [فرق] خضاب خواهد شد. و به سر و ریشش اشاره کرد.

عَنْ عَثْمَانَ بْنِ صُهِيبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) مَنْ أَشَقَّى الْأَوَّلِينَ قَالَ عَاقِرُ النَّاقَةِ قَالَ صَدَقْتَ فَمَنْ أَشَقَّى الْآخِرِينَ قَالَ قُلْتُ لَا أَعْلَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَى يَافُوخِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۴۲ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۷۶

عثمان بن صهیب از پدرش نقل کرده است: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) فرمود: «یا علی

(علیه السلام)! شقی ترین گذشتگان کیست؟» گفت: «کسی که ناقه [ی صالح (علیه السلام)] را پی کرد». فرمود: «راست

گفتی! شقی ترین آیندگان کیست؟» گفت: «نمی دانم؟! گفت: «او کسی است که تو را برای این کار می زند، او مانند

پی کننده ی ناقه ی خدا است».

این سوره در ظاهر دو بخش است: آیات ۱ تا ۱۰، و آیات ۱۱ تا انتهای سوره. هر بخش به طور مستقل معنای کامل و روشنی دارد؛ و ظاهراً وابستگی معنایی به هم ندارد. اما به نظر چنین می‌آید که داستان قوم ثمود، بیان یک مصداق از وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا است. انسان‌ها دو دسته‌اند: اهل مراقبت و غافلین؛ از دسته‌ی دوم یک مثال آشکار زده شده، و سرانجامشان بیان می‌گردد.